



افزایش ۱۰ درصدی نرخ غذای دانشجویان

معاون فرهنگی و دانشجویی وزارت بهداشت از افزایش ۱۰ درصدی نرخ غذای دانشجویان علوم پزشکی در سال تحصیلی جدید، خبر داد. مسعود حبیبی، معاون فرهنگی و دانشجویی وزارت بهداشت، در گفت‌وگو با ایلنا درباره افزایش نرخ غذای دانشجویان علوم پزشکی در سال جدید، گفت: «شورای تغذیه هفته گذشته، افزایش جزئی در قیمت غذای دانشجویی را تصویب کرد که مقدار آن بسیار کم است. باتوجه به شرایط دانشجویان، فعلاً این افزایش نرخ تصویب شده است که حدود ۱۰ درصد افزایش داشته باشد.» او در ادامه درباره افزایش ظرفیت‌های خوابگاه‌های دانشجویی گفت: «ما ۲۸ هزار تخت خوابگاه نیمه‌ساز داریم که باید هر چه سریع‌تر تکمیل و به بهره‌برداری برسد تا دانشجویان بتوانند در آن‌ها مستقر شوند. برخی از این خوابگاه‌ها تا شهریورماه تکمیل می‌شوند و برخی دیگر، در صورت تأمین منابع، تا بهمن‌ماه به اتمام می‌رسند.»

ادامه سر مقاله

اگر لازم دانستید می‌توانید شدت آنها را بیشتر هم بکنید. سیاست‌مواجهه با منتقدین نیز مشمول همین قاعده است. ولی اگر گمان می‌کنید که ادامه این راه ممکن و مطلوب نیست، پس باید از جایی آغاز و سیاست گذشته را اصلاح کرد. ما به‌عنوان ناظر بیرونی و خیرخواه حکومت وظیفه خود می‌دانیم که نظرم‌ان را بگوئیم. مواردی را پیشنهاد کرده‌ایم که یکی از آنها نیز در مورد زندانیان است. اگر حکومت پذیرفت، مصادیق و حد و حدود آن را خودش تعیین می‌کند، به ما ربطی ندارد. ما به صفت ناظر و تحلیلگر دنبال آزادی فرد خاصی نیستیم که نام او را پیشنهاد دهیم. دنبال بهبود رویکرد و سیاست‌ها هستیم. اگر آزادی افراد ناشی از تغییر رویکرد و سیاست نباشد، اهمیتی ندارد. و اگر باشد، تعیین مصداق آن یا خود حکومت و دستگاه قضایی است. مطمئن باشید که اگر صدف‌نفر هم به دلیل پیشنهاد این و آن آزاد شوند، ولی تغییر رویکرد حاصل نشود؛ هیچ مشکلی حل نخواهد شد، همچنان که تاکنون حل نشده است. و اگر یک نفر براساس تغییر رویکرد آزاد شود، مهم و اثرگذار است. بنابراین، ریش و قیچی دست حکومت است. تا حالا خودش تصمیم می‌گرفته و از این به بعد هم چنین خواهد بود. ضمن احترام به همکاری که دنبال تهیه نام هستند تا پیشنهاد کنند، متذکر می‌شویم که این کار بی‌فایده است و ایده کلی را خراب نباید کرد. اگر همه آنها هم آزاد شوند، هیچ اثری ندارد، بلکه بدتر می‌شود. اگر دستگاه قضایی از آزادی‌های ۱۴۰۱ پشیمان است، بهتر است که دنبال آن سیاست نرود. در آن آزادی‌ها نام کسی هم پیشنهاد نشد یا اگر بود، بسیار محدود و فرعی بود. اگر آن تجربه را مفید می‌دانید، خوب متوقف نشوید. تحت تأثیر این و آن هم قرار نگیرید.

در ایجاد نیست که چند نام را به آقای از‌های پیشنهاد کنیم، البته، نه برای آزاد کردن، یا زندان نکردن، بلکه برای بررسی حقوقی و قضایی و توضیح چرایی محکومیت. چند روز پیش شعبه اول دادگاه انقلاب کرمان طی حکمی ۹ نفر از آموزگاران شاغل با بازننشسته آنجا را به‌عنوان عضویت در یک کانال یا گروهی مجازی که هدفش بر هم زدن امنیت کشور بود، به زندان محکوم کرد. آموزگاران که همگی بالای ۵۰ سال سن دارند. آنان احتمالاً در یک گروه واتس‌آپی یا تلگرامی مثل میلیون‌ها نفر دیگر حضور داشته‌اند، ولی بی‌خبر از همه‌جا این را مصداق تشکیل گروه با هدف بر هم زدن امنیت کشور دانسته‌اند. حکم آنان موجود است. اگر حضور در کانال‌های تلگرامی و واتس‌آپی و احتمالاً اپتایی و به‌ای تشکیل گروه برای بر هم زدن امنیت کشور است که باید صدها هزار نفر را به صرف حرف زدن محکوم و مجازات نرود. در این حکم نه درباره رکن مادی جرم یا فعل ارتكابی توضیحی می‌بینید، نه رکن معنوی را و نه حتی رکن قانونی هم منطبق بر ادعا نیست. اساساً ماده‌های استنادی نمی‌توانند شامل حضور در کانال‌های فضای مجازی شوند و این تعمیم عجیب و غیرمنطقی است. اغلب آنان ۳۰ سال در آموزش و پرورش این کشور خدمت کرده‌اند و قطعاً هزاران دانش‌آموز کرمانی آنان را می‌شناسند و در این سن و سال اتهام بر هم زدن امنیت کشور اتهامی عجیب برای آنان خواهد بود. لطفاً همین مورد را رسیدگی کنید و گزارشی داده شود که چرا دادگاه بی‌محاجبه چنین می‌کند. شفاف کردن این پرونده این خوبی را دارد که صدها هزار نفر بدانند که مجرم هستند و خودشان نمی‌دانند. این هم از اسامی هم‌میهنان...

گزارش میدانی از وضعیت جمع‌آوری زباله پس از اخراج کارگران افغانستانی از ایران

تهران رفتگر ندارد

بررسی‌های «هم‌میهن» نشان می‌دهد ۴ هزار و ۸۰۰ کارگر خدمات شهری افغانستانی از ایران اخراج شده‌اند

الناز محمدی

دبیر گروه جامعه

گزارش
شهر

«مصدق» را چندشب پیش، با همین لباس نارنجی و جارویی که تنها دوستش بود، از خیابان جدا کردند و به کلاتری بردند. او وقتی وارد کلاتری شد، بقیه نارنجی‌پوش‌ها را دید که روی زمین نشسته و جاروهایشان را کنارشان تکیه داده بودند. تنها همدمی که روز و شب، با آنها به خیابان‌ها رفته بود، در دست‌های عرق‌کرده‌شان چرخیده بود و حالا کنارشان، تکیه داده به دیوار، داشت استراحت می‌کرد. مصدق و بقیه رفتگرهای نارنجی‌پوش را از اوایل امسال، هر جا که دیدند، سوار ماشین کردند و بردند. فرقی نمی‌کرد ظاهر بود یا شب. نارنجی‌پوش‌ها را از خیابان‌های تهران، از محله‌های زودآشنایشان که نباید هیچ‌وقت کثیف می‌ماند و سر وقت تمیز می‌شد، گرفتند و بردند کلاتری، اردوگاه، لب‌مرز، هرات، بدخشان و قندهار. آنها چندصد نفر از کارگران پیمانکاری شهرداری تهران بودند که آنقدر تعداد اخراج‌شان از ایران زیاد شد که صدای اعضای شورای شهر را هم درآورد؛ نمونه‌اش ناصر امانی که همین یک هفته پیش گفت به دلیل بازگشت «اتباع» به کشورشان، تعداد نیروی پیمانکار که بار اصلی کار را بر دوش دارند، ۸۰ درصد کاهش یافته و طبق گفته مربوط به یکی از پیمانکاران که مسئول چندین منطقه است، اواخر سال گذشته ۱۲۵ نفر نیروی انسانی داشته که اکنون به ۲۵ نفر تقلیل یافته است. از این ۲۵ نفر، تنها پنج نفر ایرانی هستند و در صورت ادامه روند اخراج، این ۳۰ نفر نیز از دست خواهند رفت و به این ترتیب، پیمانکار تنها با پنج نفر باید به کار ادامه دهد. دو هفته پیش از آن، اواخر تیرماه بود که معاون خدمات شهری شهرداری تهران، بدون آنکه بگوید دلیل اش چیست، گفته بود: «فرخوان جذب ۱۰ هزار کارگر ایرانی برای فعالیت در حوزه خدمات شهری آغاز شده و با پیمانکاران حوزه‌های مختلف از جمله فضای سبز جلسات متعددی برگزار شده است؛ همان پیمانکارانی که طبق قانون نباید از کارگران غیرایرانی استفاده کنند اما سال‌هاست برای کمتر حقوق دادن، ندان سنوات، بیمه نکردن و همه آنچه به کارگران ایرانی تعلق می‌گیرد، از کارگران افغانستانی استفاده کردند و حالا با طرح اخراج آنها از ایران، دست‌شان خالی مانده. از پارسال که در خوابگاه‌های رفتگران افغانستانی تهران چو افتاد که دارند کارگرا، خانواده‌ها، بچه‌ها و هرکس را که افغانستانی است، ردمرز می‌کنند، مصدق و همکارهایش، فهمیدند دیگر ایران جای ماندن نیست. مصدق ۲۱ ساله که هفت‌سال ایران بود و بعد در سفری کوتاه به کشورش برای دیدن عزیزانش، دوباره به ایران برگشت، حالا باید بار سفر می‌بست. امید اما در احوالات سخت، همیشه جای خودش را باز و پوی آدم را روی زمین سفت می‌کند؛ امید، گویی بزرگترین دشمن آدمی.

مصدق را هم همین امید به اینکه چون کارگر شهرداری است، کسی او را با خود نخواهد برد، هربش به خیابان‌ها برگرداند. به خیابان میرزای شیرازی. مأمور‌ها اما چهار بار او را از کف خیابان گرفتند و بردند و بعد، وقتی امید، بارش را بسته و رفته بود، پیمانکار منطقه از راه رسید و با گرفتن مهلت از مأموران کلاتری، او و بقیه رفتگرها را به خیابان شیرازی تهران هنوز جان در دوامه کامل در آسمان تهران می‌درخشد، مصدق باز هم در حال جاروکردن است و با فوت کردن داخل لباس نارنجی کثیف‌اش، برای لحظه‌ای گرم‌ارازدین خسته‌اش دور می‌کند، جارویش را تکیه‌گاه دست‌هایش می‌کند و با صدایی آرام و جوان، به‌اندازه همه ۲۱ ساله که بیشترش توی خیابان‌های تهران گذشت،

می‌گوید او را تابه‌حال چهاربار گرفته‌اند و برده‌اند. مصدق رفتگر چند خیابان در منطقه‌های شش و هفت تهران است. اهل بدخشان است و از هشت‌سال پیش ساکن ایران. امشب هم یک از بی‌عدد شب‌هایی است که زباله‌های خیابان را جارو و جمع می‌کند. از ساعت ۹ شب تا شش صبح، با ماهی هفت‌میلیون و ۵۰۰ هزار تومان حقوق. مصدق را فقر و بیکاری به تهران آورد و حالا دو هفته دیگر مهلت دارد که از شهر دوست‌داشتنی‌اش برود. او بیش از ۳۰ نفر از هموطنانش را سراغ دارد که فقط از منطقه شش تهران اخراج شده و به افغانستان ردمرز شده‌اند. او شنیده دست کم هزار نفر از کارگران افغانستانی که توسط پیمانکاران شهرداری به کار گرفته شده بودند، از ایران اخراج شده‌اند؛ بیشتر هم از میان نیروهای فضای سبز یا لباس‌هایی سبز، به مصدق و خیلی دیگر از همکارانش هم گفته‌اند که تا آخر مردادماه حقوق‌شان را تسویه می‌کنند و باید از اول شهریورماه دیگر ایران نباشند. جایشان چه کسی می‌آید؟ هنوز مشخص نیست. به کار گرفتن ایرانی‌ها برای جمع کردن زباله، جارو کشیدن خیابان‌ها، بازکردن جوی‌های آب و... سخت است. برای همین هم است که مصدق هنوز امید دارد که چون به کارش نیاز است و تا باید نیروی جایگزین ایرانی پیدا شود، از نارنجی‌پوش‌ها کمتر ببرند. پسرعموی مصدق را همین چندروز پیش، در حالی که با لباس سبز بخش خدمات شهری در خیابان بود، گرفتند و ردمرز کردند. حالا او هرات است. آنجا از او پرسیده‌اند چرا ردمرز شده و او گفته، داشته در خیابان کار می‌کرده که ناگهان خودش را در ماشین دیده و بعد مرز و بعد هرات. در هرات او در پاسخ به اینکه او کارمند شهرداری بوده، پس چرا ردمرز شده؟ گفته است که فرقی نمی‌کند کارگر کجا، افغانستانی که باشی، باید بروی. مصدق حالا می‌گوید در روز بین دو تا سه نفر از همکارانش ردمرز می‌شوند؛ از جمله هم‌خوابگاهی‌هایش در خوابگاه شهرداری. مصدق پاسپورت دارد اما دومه دیگر مهلتش تمام می‌شود و اگر تمدید نشود، باید برود. سیم‌کارت او را هم همین چندروز پیش سوزانده‌اند. مصدق می‌گوید همه دوست دارند توی کشور خودشان زندگی کنند اما «کشور ما» پر از بیکاری و استرس است و بعد از لحظه‌ای مکث: «اینجا هم البته الان پر از استرس است.»



محمد حقانی
عضو پیشین شورای
شهر تهران:

**اینکه در سال‌های
گذشته شهرداری
و پیمانکاران از
وضعیت آسیب‌پذیر
مهاجران افغانستانی
سوء استفاده کردند،
کاملاً درست است.
پیمانکاران، آن‌ها را
بیمه نمی‌کردند، با
پایین‌ترین دستمزد
به کار می‌گرفتند و
به دلیل بی‌مدرک
بودن، کوچک‌ترین
حقوق انسانی‌شان
رعایت نمی‌شد**

عبدالله، اهل بدخشان است و از دو سال پیش در ایران زندگی می‌کند. صلاۀ‌ظاهر مردادماه، وقتی در خیابان ایرانشهر تهران، او و دیگر همکارش که ایرانی است، در حال تخلیه سطل‌های بزرگ زباله است، دستش را که دستکشی ندارد، روی پیشانی‌اش می‌کشد، عرق‌اش را پاک می‌کند و می‌گوید بالای ۱۰۰ نفر را می‌شناسد که از محل اسکان کارگری که در خیابان میرزای شیرازی است، ردمرز شده‌اند. «توی محل اسکان ۱۶۰ نفر بودیم الان ۶۰ نفر هستیم.» عبدالله را هم چندبار به کلاتری برده‌اند اما او کارت‌اش را نشان داده و آزاد شده است. کارت آمایشی که حالا باطل شده و هر لحظه او را در انتظار ردمرز گذاشته است. خانواده عبدالله، بدخشان‌اند و او تنها در ایران زندگی می‌کند. پیش از این او چندماه مسئول رفت‌وروب معابر تهران بوده؛ در شیفت‌های طولانی مدت با ۱۵ میلیون تومان حقوق، چون در کمبود نیروی کار، کار او چندبرابر بوده، از ۱۲ شب تا ۸ صبح و از ۱۲ ظهر تا شش عصر. عبدالله همین چندروز پیش حقوق خردادماه را گرفته و در انتظار حقوق تیرماه است.

براساس آمار رسمی شهرداری تهران و به گفته مدیر عامل وقت سازمان مدیریت پسماند شهرداری تهران، تهران ۱۰ هزار پاکبان دارد و تا قبل از اجرای طرح ردمرز مهاجران افغانستانی، شش هزار نفرشان

خارجی بودند؛ در این صورت و در حالی که ناصر امانی، عضو شورای شهر تهران گفته که ۸۰ درصد نیروهای پاکبان ردمرز شده‌اند، باید گفت ۴ هزار و ۸۰۰ کارگر افغانستانی شهرداری تهران اخراج شده‌اند. شهریورماه سال گذشته بود که رضا محمدی، مدیر عامل وقت سازمان مدیریت پسماند شهرداری تهران اعلام کرد، هنگامی که پلیس به اسکان‌های کارگری مراجعه می‌کند و به گفته او، «اتباع غیر مجاز» را ردمرز می‌کند، میان آنها «اتباع مجاز» هم ردمرز می‌شوند. «بر همین اساس جایگزینی حداقل دو تا سه هزار پاکبان ایرانی در این حوزه، در دستور کار قرار گرفته و براساس آن، آمادگی جذب پنج هزار پاکبان را داریم که حقوقی حدود ۱۲/۵ تا ۱۵ میلیون تومان برای آنها پرداخت می‌کنیم.» آن زمان و با جدی شدن طرح ردمرز افغانستانی‌ها، شهرداری از شورای شهر تهران در خواست کرد تا از وزارت کشور بخواهد بازه زمانی را اعلام کند تا جایگزینی این پاکبان‌ها انجام شود.

چرا که به گفته مدیر عامل سازمان پسماند شهرداری تهران، ردمرز این پاکبانان، گاهی یک ناحیه یا منطقه ا تخیلی می‌کند و زباله‌ها روی زمین می‌ماند و شهرداری مجبور می‌شود از نیروهای بقیه نواحی و مناطق جهت جمع‌آوری زباله‌ها و رفت‌وروب استفاده کند. محمداصاق معتمدیان، استاندار تهران، روز ۱۸ مردادماه اعلام کرد که در ۱۰۰ روز گذشته بیش از یک‌میلیون اتباع غیر مجاز در سطح کشور و ۴۵۰ هزار نفر از استان تهران به افغانستان بازگردانده شدند و حالا به نظر می‌رسد تعداد زیادی از آنها نیروهای خدمات شهری تهران بوده‌اند. هفته پیش بود که روزنامه دنیای اقتصاد در گزارشی نوشت که در دومه گذشته، گالیه‌های شهروندان از کیفیت «نگهداشت پایتخت» در سه مورد رفت‌وروب، حمل زباله و تمیزسازی معابر کوچه‌ها ۲۰ تا ۴۰ درصد افزایش پیدا کرده است. این گالیه‌ها حالا از میان حرف‌های بعضی کاربران شبکه‌های اجتماعی هم پیدا است. رضا شفاخواه، وکیل دادگستری و فعال اجتماعی دو شب پیش در شبکه ایکس‌نوشته است: «از بقیه شهرها خبر ندارم ولی تهران را کثافت زباله گرفته. سطل‌ها تلنباوند و خبر از جاروی خیابان‌ها نیست. کارگر ایرانی با این دستمزد‌ها کار نمی‌کند و پیمانکاران شهرداری برای‌شان نمی‌صرفد. بیچاره مهاجر افغانستانی که با ثمن بخس استمار می‌شد و صدایش در نمی‌آمد ولی هر چه دیوار بود سرش خراب کردند.» او حالا به «هم‌میهن» می‌گوید که آقای شهردار فقط کافی است کوچه پشتی شهرداری تهران در محله سنگلج را از نزدیک مشاهده کند و ببیند وضعیت نظافت و سطل‌های زباله آن چطور است؟ این وضعیت بر کسی پوشیده نیست، قبلاً در روز دو تا سه بار ماشین‌های حمل زباله برای بردن زباله به این منطقه می‌آمدند، حتی همان زباله‌گردهای غیرقانونی هم که حجم زیادی از پلاستیک‌ها را برای فروش می‌بردند، دیگر نیستند. واقعاً وضعیت کوچه‌ها و خیابان‌ها فاجعه است، این موضوع برای خودشان قابل مشاهده نیست؟ خود شهرداری به این وضعیت ادعان می‌کند که نیرو کم آورده‌ایم و نمی‌توانیم مثل قبل، سطل‌های زباله را تخلیه کنیم. این میزان از بی‌نظمی فاجعه است. مشخص است که شهرداری توان استخدام کارگر ایرانی را هم ندارد؛ چون با این تورم، کارگر ایرانی حاضر نیست کمتر از دستمزد وزارت کار دریافت کند، اما آن کارگر مهاجر به دلیل شرایط خود، حاضر بود همان یک‌سوم حقوق مصوب وزارت کار را بپذیرد: «ما انتظار داشتیم بلافاصله بعد از جنگ، خرابی‌های ناشی از آن بازسازی شود، اما به جای آن، طرح اخراج مهاجران ادامه پیدا کرد؛ این نشان می‌دهد یک اراده سیاسی هم پشت این ماجراست، همانطور که پیوست رسانه‌ای آن به این شکل پیش می‌رفت که همه جاسوس‌های

